

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تصمیم سرنوشت ساز

(مهارت آموزشی: تدبیر)

سرشناسه: واقعی، بهروز، ۱۳۵۸ -
عنوان و نام پدیدآور: تصمیم سرنوشت ساز (مهارت آموزشی: تدبیر) / نویسنده بهروز واقعی؛ تصویرگر محمد آذرنیاز.
مشخصات نشر: تهران: کالج برتر، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری: ۱۶ص: (مصور/رنگی).
فروست: مجموعه داستان های راز مسجد سنگی: ۱.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۶۵-۷۰-۱
وضعیت فهرست نویسی: فیا
یادداشت: گروه سفیر، د.
موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق.
موضوع: داستان های مذهبی / موضوع: داستان های آموزنده.
شناسه افزوده: آذرنیاز، محمد، -۱۳۵۸. تصویرگر
رده بندی دیویی: ۱۳۹۲-۱۷۳ ص ۲۹۷/۶۸۱۲۷
شماره کتابخانه ملی: ۲۳۲۸۵۶۲

ناشر:	کالج برتر
ناشر همکار:	نگاه نوین
واحد پژوهش و برنامه ریزی کتاب های:	کودک و نوجوان
عنوان کتاب:	تصمیم سرنوشت ساز
برنامه ریزی و اجرا:	سید فرشید احمد جواهری
نویسنده:	بهروز واقعی
کارشناسان علمی و مذهبی:	مصطفی نعمتی - علیرضا فرازمند
تصویرگر و طراح جلد:	محمد آذرنیاز
آماده سازی و نظارت بر چاپ و توزیع:	کالج برتر
لیتوگرافی:	باختر
چاپخانه و صحافی:	نقش نیاز
ناظر چاپ:	سید فرشاد احمد جواهری
نوبت چاپ:	اول ۱۳۹۲
شمارگان:	۳۰۰ نسخه
شابک:	ISBN: 978-600-5065-70-1 ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۶۵-۷۰-۱
قیمت:	۱۵۰۰ تومان
نشانی:	تهران، خیابان انقلاب، خیابان افروز دین
تلفن:	۰۹۱۲-۵۱۱۱۹۹۵ تلفن همراه: ۰۹۱۲-۵۱۱۱۹۹۵
صندوق پستی:	۱۳۱۴۵-۱۷۷۳
پایگاه اینترنتی:	www.Collegebartar.ir

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

انتشارات

انتشارات

نزدیک غروب بود و خورشید تلاش می کرد دامن قرمز رنگش را از پشت ابرهایی که در پیشانی می درخشیدند، بر روی کوه پهن کند. سعید بی توجه به هوا و باد سردی که صورتش را می زد می داد با قدم هایی سریع از کوه بالا می رفت و بغض گلویش را می فشرد.

بگذار رقابت ها شروع شود، به همه نشان می دهم چه اشتباهی کرده اند. حالا رضا را به سرگروه تیم انتخاب می کنند؟

قطره اشکی روی صورت سعید سر خورد و ردی از سرما را روی گونه اش به جا گذاشت. پیچی خطرناک عبور کرد و نمایی از مسجد سنگی در برابر چشمانش قرار گرفت. خیلی گرفته بود و می خواست مدتی با خودش خلوت کند. در چوبی قدیمی مسجد را باز کرد و شد. چراغی بر بالای محراب، فضای کوچک مسجد را روشن می کرد. آمدن به این م همیشه او را آرام می کرد اما این اولین باری بود که نزدیک شب، قدم به آن جا می گذاشت. فضای ساکت مسجد و صدای بادی که در گوش دشت می پیچید، کمی دلش را لرزاند. زمین نشست و به ستون چوبی بلندی که تا سقف مسجد ادامه داشت، تکیه داد.

در همه ی مسابقات من بهتر از همه بازی کرده ام. بیشتر از همه امتیاز گرفته ام. مگر من بدی به آن ها کرده بودم؟

تا یک هفته ی دیگر مسابقه های کبدی^۱ استان شروع می شد و قرار بود تیمی از روستای در این مسابقات شرکت کند. سعید که به توانایی ها و مهارت های خودش در این بازی اطمینان داشت، خیلی از بچه های روستا ناراحت بود. سرش را روی پایش گذاشت و همچنان خودش حرف می زد، قطره های اشک از چشمانش سرازیر شد.

۱- کَبَدی یا زو، یک ورزش گروهی است که در میان کشورهای آسیایی طرفداران زیادی دارد.

